

نامه‌ای به فرزند

هنگامی که حین صحبت، موضوع بحث را از یاد می‌برم به من فرصت کافی بده تا به یاد بیاورم و اگر نتوانستم از من عصبانی نشو. مطمئن باش که آنچه برای من مهم است با تو بودن و با تو سخن گفتن است نه موضوع بحث.

اگر مایل به غذا خوردن نبودم مرا مجبور نکن. به خوبی می‌دانم که چه وقت باید غذا بخورم.

هنگامی که پاهای خسته‌ام به من اجازه راه رفتن نمی‌دهند... دستانت را به من بده، همان گونه که در کودکی اولین گام‌هایت را به کمک من برمی‌داشتی. تو نباید از اینکه مراد در کنار خود می‌بینی احساس غم، خشم و ناراحتی کنی. تو باید در کنار من باشی و مرا درک کنی و مرا یاری دهی، همان گونه که من تو را یاری می‌کردم که زندگی ات را آغاز کنی.

و اگر روزی به تو گفتم که نمی‌خواهم بیش از این زنده باشم و دوست دارم بمیرم، عصبانی نشو. روزی خواهی فهمید که من چه می‌گویم...

مرا یاری کن در راه رفتن، مرا با عشق و صبوری یاری ده که راه زندگی ام را به پایان برم. من نیز پاداش تو را با لبخندی و عشقی که همواره به تو داشته‌ام خواهم داد.

دوستت دارم فرزندم. ■

فرزند عزیزم؛

آن روز که مرا در دوران پیری می‌بینی، سعی کن کمی صبور باشی و مرا درک کنی.

اگر من هنگام غذا خوردن خودم را کثیف می‌کنم، اگر نمی‌توانم لباس هایم را بپوشم، صبور باش و زمانی را به خاطر بیاور که من ساعت‌ها وقت صرف آموزش همین موارد به تو کردم.

اگر هنگام صحبت با تو مطلبی را هزار بار تکرار می‌کنم، حرفم را قطع نکن و به من گوش بده.

هنگامی که تو خردسال بودی، من یک داستان را هزار بار برای تو می‌خواندم تا به خواب بروی.

هنگامی که مایل به استحمام نیستم، مرا خجالت نده و به من غر نزن. زمانی را به خاطر بیاور که من برای بردن تو به حمام به هزار کلک و ترفند متوسل می‌شدم.

هنگامی که ضعف مرا در استفاده از تکنولوژی‌های جدید می‌بینی، به من فرصت فراگیری آن‌ها را بده و با لبخند تمسخرآمیز به من نگاه نکن...

من به تو چیزهای زیادی آموختم: چگونه بخوری، چگونه لباس بپوشی و چگونه با زندگی مواجه شوی...